

میزگرد

## تنوع قومی در ایران؛ چالش‌ها و فرصت‌ها

(بخش اول)

اشاره:

جامعه ایران جامعه‌ای چند قومی است و اقوام متعددی در این سرزمین زندگی می‌کنند. بدون تردید وحدت و یکپارچگی ملی کشور مرهون همزیستی و روابط مسالمت‌آمیز تاریخی اقوام با یکدیگر بوده است؛ هیچ‌گاه نمی‌توان مسأله وحدت و یکپارچگی ملی را بدون در نظر گرفتن نسبت همگرایی و همزیستی در عین تنوع در جامعه ایران مورد بررسی قرار داد. هدف اصلی مجموعه حاضر بررسی علل و زمینه‌های تاریخی این تنوع و به‌ویژه تنوع قومی و ارتباط آن با یکپارچگی ملی و ارائه راهبردها و سیاست‌های حفظ انسجام ملی می‌باشد. برای دستیابی به این هدف، دو میزگرد و یک گفتگوی علمی به‌صورت جداگانه و با سؤال‌های مشترک برگزار گردیده است. حاصل این گفت‌وگوها در قالب جدیدی تنظیم و در دو بخش ارائه می‌گردد. در بخش نخست مباحث نظری پیرامون مفاهیم قوم، قومیت و ملت، سابقه تاریخی طرح این مفاهیم در ادبیات سیاسی، اجتماعی ایران و در بخش دوم از منظری واقع‌گرایانه، تفاوت‌ها و تشابهات قومی، رابطه هویت‌های قومی و هویت ملی، مشکلات و مسائل اقوام و سیاست‌های قومی در ایران مورد بحث قرار گرفته است.

ارائه مطالب این مجموعه به صورتی که مشاهده می‌کنید به دلایل ذیل بوده است:  
 اولاً: بررسی مسأله انسجام و تنوع قومی در ایران در گستره تاریخ و وضعیت کنونی دارای ابعاد گسترده‌ای است که باید از ابعاد مختلف به آن پرداخته می‌شد، بنابراین، در یک میزگرد، امکان بررسی همه ابعاد مسأله امکان‌پذیر نبود. لذا تلاش شده است تا ابعاد مختلف مسأله در این مجموعه مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

ثانیاً: تلاش بر این بوده است که حتی‌المقدور پرسش‌های بحث یکسان باشند، منتهی رهیافت‌ها و منظرهای بحث متفاوت باشد تا پرتو بیشتری بر ابعاد مسأله مورد بحث افکنده شود. بنابراین در هر میزگرد، به تناسب موضوع و رهیافت موردنظر، از برخی از متخصصان دعوت به عمل آمده است، تا دیدگاه‌های متفاوت و گاه متعارض در مورد مسأله طرح و به بحث گذاشته شود.

ثالثاً: برای اینکه خوانندگان بتوانند در مورد هر موضوع از دیدگاه‌های مطرح شده درباره آن موضوع توسط شرکت‌کنندگان در گفتگو و میزگردها، آگاهی یابند، مطالب به صورت تلفیقی و به وجهی که ملاحظه می‌شود، ارائه گردیده است. بنابراین گسست‌هایی که احياناً در جریان مطالب دیده می‌شود، ناشی از روش تلفیقی ارائه مطالب است.

صاحب‌نظران و کارشناسان شرکت‌کننده در این مجموعه عبارت‌اند از:

#### الف) میزگرد اول

- ۱- دکتر عبدالله ابریشمی؛ صاحب‌نظر و پژوهشگر در مورد مسائل قوم‌گرد.
- ۲- یوسف عزیزی بنی‌طرف؛ نویسنده، روزنامه‌نگار و پژوهشگر مسائل اعراب خوزستان.
- ۳- دکتر محمد عبدالهی؛ جامعه‌شناس و دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.
- ۴- دکتر جواد هیئت؛ مدیر مسئول مجله ترکی وارلیق، پژوهشگر و صاحب‌نظر در مورد مسائل قوم آذری.

#### ب) میزگرد دوم

- ۱- دکتر داود هرمیداس باوند؛ دکتری حقوق بین‌الملل و مدرس دانشگاه عالی دفاع ملی.

- ۲- دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی؛ نویسنده و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)
- ۳- دکتر پرویز ورجاوند؛ پژوهشگر تاریخ، فرهنگ و مسائل سیاسی ایران.
- ۴- آقای نوراله قیصری؛ دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی و عضو هیأت علمی پژوهشکده امام خمینی (ره) که اجرای میزگرد را عهده‌دار بوده است.

### ج) گفتگوی علمی

- دکتر ناصر فکوهی؛ انسان‌شناس و استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- شرکت کنندگان در این مجموعه، از صاحب‌نظران و پژوهشگران مسائل ملی، قومی و تاریخ سیاسی، اجتماعی ایران هستند. به علاوه، خاستگاه قومی و تجربه زیست قومی برخی از آنان همراه با تجارب علمی‌شان کمک می‌کند مباحث علاوه بر منظر تئوریک و انتزاعی، با رویکرد واقع‌گرایانه مطرح و مسائل واقعی اقوام نیز مورد بحث قرار گیرند. در عین حال، این تجربه و وابستگی قومی در آن‌جا که بحث از چارچوب‌های ملی به میان می‌آید، محدودیت‌هایی را ایجاد می‌کند.
- با چنین رویکردی سؤال‌های زیر به بحث گذاشته شد و پیرامون هر یک از آنها، نظرات و آراء صاحب‌نظران حاضر در میزگردها مطرح گردید:
- ۱- از مفاهیم قوم و قومیت چه تعاریف و تلقی‌هایی وجود دارد؟ و چگونه این مفاهیم وارد ادبیات سیاسی اجتماعی ایران گردیده است؟
- ۲- شباهت‌ها و تفاوت‌های عمده اجتماعی فرهنگی در بین اقوام ایرانی کدام است؟
- ۳- چه رابطه‌ای بین هویت‌های قومی و هویت ملی در ایران وجود دارد؟
- ۴- رابطه بین هویت‌های قومی و هویت ملی تحت چه شرایطی ممکن است به یک تهدید برای وحدت و یکپارچگی ملی تبدیل شود؟
- ۵- عمده‌ترین مسائل و مشکلاتی که اقوام با آن مواجهند، کدام است؟
- ۶- در وضعیت کنونی اعمال چه نوع سیاست‌های قومی می‌تواند ضامن وحدت و یکپارچگی ملی باشد؟

## بخش اول

**\* هجری:** به نام خدا، ضمن خیر مقدم و تشکر از استادان محترم که دعوت فصلنامه را برای شرکت در این میزگرد پذیرفتند. ابتدا از آقای دکتر عبداللہی می‌خواهیم تلقی و تعریف خودشان را از "قوم" و "قومیت" و سابقه تاریخی این مفاهیم بیان نمایند تا مبنای مشترکی برای مباحث بعدی فراهم شود؟

**\* دکتر عبداللہی:** قوم ترجمه واژه Ethno یا Ethnos در زبان انگلیسی است و به گروهی از مردم اطلاق می‌شود که خود را از لحاظ قومیت (Ethnicity)، یعنی برخورداری از منشأ، نژاد، تاریخ، سرزمین، فرهنگ، دین، ادبیات، موسیقی، زبان، دایرهٔ همسرگزینی، آداب و رسوم، اعیاد و مناسک جمعی، عادات، سبک غذا خوردن و لباس پوشیدن و سرنوشت مشترک دارای هویتی متفاوت و متمایز از دیگر اقوام و گروههای اجتماعی می‌دانند.

با توجه به تجارب تاریخی و وقایع امروزی می‌توان گفت که این احساس تعلق و هویت مشترک (ما) که معمولاً همراه با احساس غرور و سربلندی و تعهد در برابر هنجارهای قومی بوده، هم عامل وفاق و همبستگی اجتماعی بین اعضای هر قوم و هم عامل نفاق و تعارض آن قوم با اقوام دیگر بوده است. به طوری که احساس تعهد، وفاداری، اعتماد و احترام بین افراد هر قوم را تقویت و انسجام آن قوم با اقوام دیگر را تضعیف کرده است. گاهی این احساس تعلق و تعهد قومی با احساس برتری، یعنی قوم‌مداری (Ethnocentrism) همراه بوده و به خصومت بین قومی و گرایش به جنگ و سلطه، دامن زده است. در قلمرو امپراتوریهای گذشته می‌توانیم مصادیق عینی فراوانی را برای آن پیدا کنیم. هر جا که یک قوم و یا ملت با جنگ و غارت بر سایر اقوام و ملل غالب آمده، آنها را باج و خراج‌گذار خود کرده است. امپراتوری‌ها سعی کرده‌اند از طریق کشتارهای جمعی، امحای فیزیکی و یا فرهنگ‌زدایی، هویت‌های اقوام و ملل مغلوب قلمرو خود را از بین ببرند. تحمیل این فشارها، عکس‌العمل اقوام و ملل مغلوب را برای رهایی و حفظ هویت‌های خود برانگیخته است. آثار و تبعات این مسائل تا به امروز تداوم یافته است. در دورهٔ معاصر هم با گسترش مدرنیته و فرایند تفاوت‌پذیری توأم با یگانگی و به دنبال آن

پست مدرنیسم با تأکید بر تکثر فرهنگی از یک سو و تداوم زورگویی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های گذشته از سوی دیگر، چنان تحولات عمده‌ای پدید آمده که اعضای اقوام و ملل جهان را با بحران هویت روبرو ساخته و آنها را در برابر پرسش‌های عدیده‌ای دربارهٔ آیین اقوام و ملت‌ها و هویت‌های جمعی قرار داده است.

اندیشمندان اجتماعی جهان به این پرسش‌ها، پاسخ‌های عدیده‌ای داده‌اند و دولت‌ها هم برای ساماندهی این مسائل سیاست‌ها و راهبردهای متفاوتی اعمال کرده‌اند که در این‌جا فرصت لازم برای طرح آنها نیست. ولی با ارزیابی کلی این تجارب می‌توان گفت که مسائل قومی هیچ‌گاه با اعمال زور و خشونت حل نشده‌اند و راه‌های خشونت‌آمیز گذشته، امروز به بن‌بست رسیده‌اند. لذا گرایش به راه‌های مسالمت‌آمیز مدیریت تضادهای قومی، یعنی گفتگوی آزاد و خردمندانه، با روش‌های اقتاعی به‌عنوان یک اصل مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین، پذیرش هویت‌های فرهنگی و قومی و احترام به همهٔ اقوام و ملت‌ها و سعی در شناخت علمی وجوه اشتراک و افتراق آنها و تقویت وجوه اشتراک و هم‌چنین دستیابی به وفاق و تفاهم برای رسیدن به هویتی عام‌تر توأم با حفظ هویت‌های خاص‌تر و کوچک‌تر، یعنی احترام به وجوه افتراق و ویژگی‌های خاص هر قوم، یک اصل عمده در حال رشد در روابط بین فرهنگی و بین قومی و بین‌المللی جهان امروز است. در ایران هم این‌گونه مسائل مطرح‌اند و همین می‌گذرد یکی از مصادیق آن به شمار می‌رود.

**\* هجری: آقای دکتر عبداللہی به نکات قابل توجهی دربارهٔ تعریف قوم و قومیت اشاره کردند. اینک از جناب آقای عزیزی بنی‌طُرف می‌خواهم که تلقی خودشان را از این مفاهیم بیان کنند؟**

**\* عزیزی بنی‌طُرف:** قبل از پرداختن به هرگونه بحث و تحلیلی، به‌نظر من ابتدا باید تعاریف و مصادیق قوم و قومیت را مشخص کنیم. تا این مفاهیم تعریف نشوند و اجماع نظر در مفهوم‌سازی آنها حاصل نشود، نقطه عزیمتی برای بحث‌ها نخواهیم داشت.

به اعتقاد من هرکدام از واژه‌های قوم، ملت، ملیت و جامعه تعریف مشخص جامعه‌شناختی دارند که به تدریج طی قرنهای اخیر معنا و مفهوم پیدا کرده‌اند. واقعیت این است که "Nation - State" , "People" و "Nation"، همه از مفاهیم علمی غربی است و علم هم

حد و مرز ندارد. من ترجیح می‌دهم از لفظ "مردم" (در برابر People) به جای "قوم" استفاده کنم که قبلاً به آن "خلق" می‌گفتند. اما این واژه، آلوده به مسائل سیاسی شد و گرنه فکر می‌کنم خلق‌های ایران به جای قوم‌ها مناسب‌تر باشد. چون خلق و مردم معادل "People" است و در مقابل قومیت یا ملیت، "Nationality" قرار دارد و در مقابل Nation، ملت جای می‌گیرد. در زبان عربی هم برای تک‌تک این واژه‌های لاتین معادل داریم، "الشعب" معادل "الامة"، "Nation" معادل "القومية" معادل "Nationality" است. لذا می‌گوییم "الامة الايرانية" یا "الامة الاسلاميه" و یا "الشعب العربي في خوزستان".

گاهی Nation را که برابر "الامة" است، از روی مسامحه ملت معنی می‌کنیم. حال ببینیم که فرق بین ملت و قومیت چیست؟ ملت، قومیتی است که به حاکمیت رسیده، یعنی - Nation state شده، حال آن‌که قومیت یا خلق حاکمیت ندارد. چون تابع حاکمیت ملت مسلط است. از این بحث می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که ما می‌توانیم در مورد ایران، جامعه ایرانی (Iranian society) را هم به کار ببریم که مفهومی گسترده هم دارد، گرچه به علت تعلق خاطر عاطفی که به این سرزمین داریم و خودمان را بخشی جدایی‌ناپذیر از آن می‌دانیم، ملت بزرگ ایران را هم به کار می‌بریم، ولی درست این است که جامعه ایرانی گفته شود؛ چون جامعه ایران مجموعه‌ای از اقوام مختلف ایرانی اعم از ترک، کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و دیگر اقوام است. اکنون به مصداق می‌پردازیم؛ قومی که من به آن تعلق دارم یا قوم عرب خوزستان از نظر کلاسیک چهار عامل عمده آنها را به هم پیوند می‌دهد:

۱- اشتراک سرزمین جغرافیایی (ویژگی‌های جغرافیایی سرزمین مشترک)

۲- اشتراک زبان

۳- اشتراک تاریخ

۴- اشتراک فرهنگ

زبان: مهم‌ترین عامل هویتی یک قوم یا یک ملت زبان است، و زبان مردم خوزستان هم عربی است.

زبان عربی یکی از کاملترین زبانهای دنیا و زبان قرآن، احادیث پیامبر و امامان است. تأکید می‌کنم که ما عرب زبان نیستیم، ما فارس، ترک و یا بلوچ نبودیم که عرب شدیم. ما از آغاز تاریخ

عرب بودیم و عرب ایرانی بودیم. حتی قبل از اسلام هم بعضی از عرب‌های خوزستان، زرتشتی بودند که بعد از اسلام به نیروهای عرب مسلمان، در اسلامی کردن جامعه ایران کمک کردند. در نتیجه حساسیتی خاص در میان عرب‌های خوزستان نسبت به واژه یتیم و بی‌ریشه عرب زبان هست که خواهش می‌کنم روشنفکران به آن توجه کنند. عرب‌های خوزستان از تلاقی فلات قاره ایران و امتداد شبه جزیره عرب شکل می‌گیرد که از دزفول در شمال تا قصبه (اروندکنار) در جنوب و از صویره در شرق هندیجان تا هویزه در غرب گسترش دارد.\*

البته در یکی از شماره‌های همین فصلنامه آقای ابوطالبی آمار عرب‌های ایران را ۳ درصد جمعیت کشور ذکر کرده‌اند. یکی دیگر از خصوصیات قوم عرب ویژگی‌های روانی - فرهنگی است که بار دیگر اقوام ایرانی متفاوت است و در این رابطه در جای خود بحث خواهم کرد.

**\* مجری: آقای عزیزی بنی طُرف** بحث ما دربارهٔ تعریف قوم و قومیت است، آنچه شما مطرح می‌کنید عمدتاً به معرفی یک قوم خاص مربوط است. مثلاً وقتی همهٔ اقوام در یک سرزمین زندگی می‌کنند، می‌گوییم اشتراک سرزمینی دارند، یا اگر اقوام با زبان واحدی سخن می‌گویند، می‌توانیم از اشتراک زبانی اقوام مختلف یاد کنیم، اما شما از ویژگی‌های یک قوم خاص صحبت می‌کنید. ما اجمالاً تعریف مقدماتی شما از قوم، یعنی افرادی که در یک سرزمین مشترک با یک زبان و تاریخ و فرهنگ مشترک زندگی می‌کنند، را می‌پذیریم. هرچند مناقشاتی در تعریف قومیت وجود دارد. چون شما ممکن است عنصر سرزمین را در تعریف قومیت دخیل بدانید، ولی گفته شد بعضی عرب‌ها در این سرزمین زندگی نمی‌کنند در حالی که خود را متعلق به قوم عرب می‌دانند؛ یعنی این جا روی مرزهای نمادی و فرهنگی تأکید می‌شود و مرزهای جغرافیایی از اهمیت کمتری برخوردارند. بنابراین لازم است از طرح مباحث اختلافی در تعریف مفاهیم پایه‌ای مثل قومیت صرف نظر کنیم.

**\* عزیزی بنی طُرف:** البته من مایل بودم بقیهٔ خصوصیات این قوم را نیز بگویم. ولی خلاصه

\* - خوزستان ۴/۵ میلیون نفر جمعیت دارد که گفته می‌شود بیش از ۳ میلیون نفر آن، عرب ایرانی

هستند؛ یعنی حدود ۵ درصد جمعیت ایران و ۶۵ درصد جمعیت خوزستان.

می‌کنم: قوم عرب ویژگی‌های روانی - فرهنگی خاص خودش را دارد که از آن میان سرزمین را مشخص کردیم. به اعتقاد من مبنای تعریف، جامعه مدنی، مردم سالاری و حقوق بشر؛ است. یعنی بر مبنای جامعه دموکراتیک کثرت‌گرا از نظر سیاسی و فرهنگی، یک جامعه تعریف می‌شود؛ وگرنه خیلی از خصوصیات آذری‌های ایران با خصوصیات ترک‌های جمهوری آذربایجان و یا خصوصیات عرب‌های ایران با خصوصیات عرب‌های عراق و کویت مشترک است. بنابراین به اعتقاد من باید به دنبال تعریف‌ها و واقعیت‌های جدیدی رفت. به دنبال نمونه جامعه هند، جامعه مدنی سوئیس یا جامعه پاکستان و آلمان رفت. این اصل قضیه است.

**\* هجری: اکنون از آقای دکتر ابریشمی خواهش می‌کنم که دیدگاه‌های خودشان را در ارتباط با تعریف دو واژه قوم و قومیت و نحوه برخورد با این دو مقوله در ادبیات سیاسی اجتماعی بیان فرمایند؟**

**\* دکتر ابریشمی:** به نام خدا. از اینکه این میزگرد را تشکیل دادید و ما می‌توانیم در کنار هم، با هم دلی و هم‌زبانی نظریات خود را در میان بگذاریم، سپاسگزارم. البته، اقوام ایرانی، دین، تاریخ، وطن و احساس جمعی برابری و بهتر زیستن مشترک دارند. ولی به نظر من به کار بردن واژه قوم، برای مردم و جامعه ایرانی، چندان مناسب نیست، زیرا ملت حاصل جمع اقوام نیست. مردم ایران که در برابر قانون، از حق حاکمیت در کشور خود برخوردار شده‌اند، در مجموع، ملت ایران را تشکیل داده‌اند.

حاکمیت مردم ایران، در یک صد سال پیش، به همت همه اقوام ایرانی به‌ویژه آذربایجانی‌ها، جنبه قانونی یافت و ملت ایران با حق حاکمیت متولد شد. اگرچه حاکمیت ملی به ندرت جامعه عمل پوشیده است. لذا باید گفت همه اقوام ساکن در این سرزمین، ملت ایران را ساخته‌اند؛ نه اینکه یک قوم به ملت تبدیل شده باشد و مابقی قوم مانده باشند. چنان‌که در مورد ملت سوئیس نیز همین نظر مطرح است. سوئیس‌ها، چه آلمانی تبار باشند یا فرانسوی تبار، خود را عنصری از ملت سوئیس می‌دانند. مسأله دیگر، این است که از همان اوان که مفهوم ملت رایج شد، ترس بی‌جایی در ما تزریق کرده‌اند که اگر ما به ترکیب ملیت ایرانی اعتراف کنیم، وحدت ملی ما از بین می‌رود. درحالی‌که اعتراف به واقعیت موجب وحدت و هم‌دلی است. این آلیاژی که ملت ایران



را درست کرده، به گواهی تاریخ، بسیار مستحکم‌تر از بیشتر سیستم‌هایی است که از یک جامعه هم‌زبان تشکیل شده‌اند. در جنگ عراق علیه ایران، عرب ایرانی، مانند سایرین، از میهن مشترک دفاع نمود.

پس این موضوع را روشن‌تر بیان می‌کنم: قوم، جماعتی است که هنوز به مرحله حاکمیت نرسیده است. اکنون که همه ایرانیان بر طبق قانون در حاکمیت شریک هستند، همگی ملت شده‌اند و ملت ایران را تشکیل داده‌اند و هویت ملی را ساخته‌اند. "ایران" مال همه ایرانیان است و همه آنان برای حفظ تمامیت ارضی و توسعه و اعتلای سطح زندگی تلاش می‌کنند. لذا، همه آنان به هر زبان که تکلم کنند و از هر مذهب پیروی نمایند، باید یکسان تلقی گردند و حقوق برابر داشته باشند. در مدیریت‌ها، حاکمیت و تعیین سرنوشت مشارکت داده شوند و همه آنان از فرصت‌های برابر، برای بهتر زیستن، بهره‌مند گردند.

اگر به هر "دلیلی" برای برخی از مردم ایران به سبب تفاوت‌های زبانی و مذهبی، امتیاز یا محرومیتی قایل شوند، نمی‌توان از وحدت ملی و عدالت سخن گفت. زیرا با اعمال این اقدامات تبعیض‌آمیز قصد دارند بین ایرانیان تفاوت و تمایز به وجود آورند.

علاقه فرهنگی و تاریخی مشترک ما این است که همگی خود را ایرانی می‌دانیم و زبان فارسی این پیوند ملی را تقویت کرده است. این زبان، یازده قرن پیش به صورت نهاد مشترک در آمد و عامل پیوند و ارتباط مردم ایران شد. زبان فارسی، به زور بر مردم ایران تحمیل نشده است؛ ولی در زمان رضاشاه بر اثر تنگ نظری ناشی از درک نادرست از ملت، گروهی کوشیدند تا زبان فارسی و رسمیت آن را بر مردم تحمیل کنند. این امر سبب شد که مردم غیرفارس، واکنش نشان دهند. مردمی که از آغاز در این مرز و بوم حضور داشته‌اند، ولی هیچ‌گاه به دلیل افتراق زبان، هم‌دلی را از دست نداده‌اند. وقتی عرب به ایران آمد، همه چیز ایران به کلی درهم ریخت. ولی دیری نپایید که زبان فارسی کنونی شکل گرفت و همه مردم، آن را چون مبنای روابط و همبستگی پذیرفتند و برای پربار نمودن آن از هر گوشه‌ای از ایران، سرایندگان و نویسندگان و دانشمندان - که زبان مادری همگی هم فارسی نبود - تلاش بزرگی را آغاز کردند. در همین دوران، گرد زبانانی چون مرحوم محمد قاضی گنجینه زبان فارسی را آراسته‌تر کردند. اکنون نیز، زبان فارسی، زبان همدلی همه ایرانیان است و وجه اشتراک ملت ایران تلقی می‌شود. در سابق،

وجوه افتراق فرهنگی و زبان، موجب کدورت حکومت و مردم نبود؛ ولی تغییر ساختار حکومت و تبدیل آن به دولت متمرکز نوین، موجب شد که یک الگوی خاص فرهنگی و زبانی بر مردم تحمیل گردد. این امر، آزادیهای سابق را که مردم از آن برخوردار بودند، از بین برد و موجب نارضایتی اقوام ایرانی گردید. مردمی که با الگوی تحمیلی هم‌ساز نبودند، تفاوت قومیت خود را با قومیت گروه حاکم دریافتند. چیزی که در گذشته بی‌سابقه بود.

در سابق کسی کاری به شیوه زندگی مردم نداشت. وجوه افتراق فرهنگی، مشکلی در بین مردم ایجاد نمی‌کرد. مردم در احوال فردی و اجتماعی آزادتر بودند. برای مثال، اگر کردها علاوه بر زبان فارسی، زبان کردی می‌خواندند و به آن زبان شعر می‌سرودند، یا مطالبی می‌نگاشتند، مانعی در پیش نبود؛ ولی رضاشاه این بدعت را بنا نهاد. او همه چیز؛ حتی پوشاک را بر مردم تحمیل کرد. آزادی مردم در زندگی فردی و اجتماعی، به سبب ساختار سیاسی آن دوره بود. تا ۱۵۰ سال پیش حکام نواحی کردنشین بومی و محلی بودند و دولت قاجار، در امور مردم دخالتی نداشت. حتی حاکم مالیات را هم جمع می‌کرد. آن حکام در طی صدها سال هیچ‌گونه برخوردی با دولت مرکزی نداشتند؛ بلکه صمیمانه در تمام جنگ‌های ایران با بیگانه، همراه سپاه ایران بودند. برای مثال، در جنگ هرات (۱۲۵۴ ه. ش)، سردار عزیزخان مکرری (گُرد) از سوی محمد شاه قاجار در جنگ و مذاکرات صلح هرات شرکت نمود و در همان زمان، عبدالله خان مکرری حاکم بومی ولایت مکرری (به مرکزیت مهاباد)، با ۱۵۰ سواره نظام خود در جبهه هرات حاضر بود. ولی پس از ایجاد دولت نوین، کردها به حاشیه رانده شدند. خوشبختانه، همه اقوام ایرانی چون کردها دچار محرومیت نشدند. هموطنان آذری، مانند سابق در قدرت سهیم بوده و تا امروز، نقش فعال دارند. در واقع هم‌وطنان آذری، همسان هم‌وطنان فارس و شاید بیش از آنان، در مدیریت‌ها در کلیه زمینه‌ها مشارکت دارند.

در برابر آنان، کردها بر اثر تقسیم ناعادلانه قدرت و فرصت‌های پیشرفت، محکوم به عقب‌ماندگی شده و این امر، موجب واکنش و اعتراض آنان در ۱۲۰ سال اخیر شده است. در واقع، برای اغلب کردها سه عامل فشارآفرین بوده است: منطقه (موقعیت جغرافیایی)، زبان و در مواردی مذهب. بدیهی است، تنگ نظری‌هایی را که برخی از مأمورین مرتکب می‌شوند، انعکاس نمی‌یابد!

خوشبختانه انقلاب اسلامی سبب شده است تا بتوانیم از مشکلات خود بگوییم تا هم‌وطنان وضع ما را دریابند و از داوری‌های کلیشه‌ای دور گردند. اما پیش از انقلاب اسلامی، این کار ممکن نبود. اگر در دوران پهلوی چنین اقداماتی می‌شد، پس از فروپاشی آن، مردم‌گرد این چنین دچار مصیبت نمی‌شدند. باید یادآوری نمود که مشکل‌گرد فقط به محرومیت فرهنگی و زبانی محدود نمی‌شود. تفاوت آزاددهنده‌گرد با سایرین در این است که مردم‌گرد، به سبب اعتراضات مستمر در گذشته، به عقب‌ماندگی همه‌جانبه کشیده شده‌اند. بدیهی است باید با برنامه‌ریزی به حل مشکلات رفت.

**\* مجری: آقای دکتر ورجاوند به‌نظر جناب‌عالی مفاهیم قوم و قومیت از چه‌زمانی وارد**

**ادبیات سیاسی شد و تلقی امروزه از این مفاهیم چیست؟**

**\* دکتر ورجاوند:** به اعتقاد من هرگونه تعریف و مفهوم‌سازی از واژه قوم یا قومیت را باید در ارتباط با بررسی‌های مربوط به علوم اجتماعی جست‌وجو کرد و باید دید این پدیده از چه زمانی، چگونه و با چه نیتی مطرح شده؛ و یا در فرهنگ علوم اجتماعی از چه زاویه‌ای با آن برخورد شده است. مسأله بسیار مهم و تعجب‌آور طرح دیرنگام این مفهوم است که ما را به این نتیجه می‌رساند که مسأله بیشتر در یک نگرش سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. به یک اعتبار طرح مسأله قوم و قومیت به حدود نیمه اول قرن بیستم و ماجرای که آمریکا به آن برخورد کرده مربوط می‌شود، یعنی به دنبال تجاوزگری‌هایی که نسبت به سیاه‌پوستان و سرخ‌پوستان و دیگر ملیت‌ها در جهان شد و با نادیده گرفتن حقوق اجتماعی آنان، بسیاری از ملیت‌ها از گوشه و کنار جهان در جامعه آمریکا کنار هم گرد آمدند و از مجموعه آنها ترکیب جدیدی به‌عنوان ترکیب ملت و فرهنگ آمریکا به‌وجود آمد که ویژگی‌های خاص خود را داشت. متعاقب این رخداد شماری از پژوهشگران درباره چگونگی حضور ملیت‌ها و گروه‌های نژادی و قومیت‌های مختلف در کنار هم بررسی‌هایی را انجام دادند. حاصل این مطالعات این نظریه بود که این همزیستی و کنار هم بودن‌ها منجر به ایجاد فرهنگی شده است که امروز به نام فرهنگ و ملت آمریکا از آن یاد می‌شود. این یافته نظری در یک نظریه معروف به نام نظریه "کوره مذاب" مطرح شد. مطابق این نظریه نژادی، قومیت‌ها، ملیت‌ها و گروه‌های مختلفی در فرهنگ و شیوه زندگی آمریکایی ادغام

و حل شدند. در واقع واژه قوم و قومیت برای اولین بار با انتشار دو کتاب از پژوهشگران معتبری به نام "ناتانگ گلیرز" و "موی نیهان" درباره گروه‌های قومی آمریکا در سال ۱۹۷۵ م. مطرح شد. جالب این جاست زمانی که این واژه در این دو اثر به کار برده شد، بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی، انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان درباره نارسایی معنا و مفهومی که بر کلیت مفهوم قومیت مترتب بود، انتقاد کردند. به عنوان مثال، اشنایدر به نکته‌ای اشاره دارد و آن اینکه تا این زمان کلمه قومیت در هیچ فرهنگ عمومی و دانشنامه فرهنگ علوم اجتماعی به کار برده نشده است. جالب این که در فرهنگ‌های عمومی و یا فرهنگ‌های تخصصی مثل: فرهنگ انگلیسی آکسفورد و یا فرهنگ "وبستر" معنا و مفهوم خاصی از واژه قومیت وجود دارد. در فرهنگ انگلیسی آکسفورد واژه قومیت مفهوم کفر یا موهومات کفرآمیز معنی شده است. هم‌چنین در فرهنگ "وبستر" از مفهوم قوم دو معنای متفاوت مستفاد می‌شود: یکی کسانی که غیرمسیحی و غیرکلیمی هستند و معنای دوم به ویژگی‌های جسمی و ذهنی نژادها و تفاوت‌های آنها می‌پردازد. به این ترتیب می‌توان گفت تمام پژوهشگران انسان‌شناس یا جامعه‌شناس و به‌طورکلی صاحب‌نظران علوم اجتماعی در این زمینه که از واژه قومیت و یا گروه قومی تعریف روشنی وجود ندارد، توافق نظر دارند. به علاوه در تعریف قوم مبانی مختلفی به کار برده می‌شود. گروهی بر روی نژاد، مذهب، زبان و یا اصالت‌های مشترک تکیه می‌کنند؛ تا جایی که عده‌ای از جامعه‌شناسان نظیر پارسونز معتقدند معنای این واژه فوق‌العاده طفره‌آمیز است. گروهی دیگر این مفهوم را فوق‌العاده بی‌دقت و بیش از همه غیردقیق می‌دانند.

این مقدمه را برای این منظور ذکر کردم که بدانید مفاهیم قومیت و گروه‌های قومی پدیده‌ای است که به خاطر شرایط خاص جامعه آمریکایی و توجیه ساختار و فرهنگ حاکم بر آن کشور به وجود آمده و در مدت کوتاهی همان پژوهشگران که در مکتب دنیای غرب تربیت یافته بودند، تلاش کردند در بررسی‌هایشان راجع به منطقه خاورمیانه این مقوله را تسری دهند. اکنون این پرسش مطرح است که چرا راجع به منطقه خاورمیانه چنین حساسیتی وجود داشت؟ در پاسخ باید گفت به دلیل شرایط خاص حاکم بر این منطقه استعمار در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ میلادی تلاش کرد. در منطقه خاورمیانه نقش و حضور داشته باشد و از آن جا که آنها نتوانستند با تقسیم‌بندی‌های خاصی و با حمایت از یک جریان، جریان دیگری را تحت فشار قرار بدهند،

سرانجام با تعریف‌های خاصی که از گروه‌های اجتماعی به دست دادند، سعی وافی کردند تا قومیت بتواند به صورت پدیده‌ی روز قدرت مانور پیدا کند و سرانجام شرایطی به وجود بیاید که بتواند مسائل خاص خود را ساماندهی کند. در این جا استعمار بر دو مسأله تکیه دارد: یکی پدیده‌ی مذهب و دیگری زبان. به طور مثال، در لبنان پدیده‌ای که مطرح می‌شود، مذهب است تا از این طریق گروه‌های مسیحی و گروه‌های مسلمان را رودرروی هم قرار دهند. آنان سعی می‌کنند در کشورهایی نظیر ایران، پاکستان و افغانستان به وسیله پدیده زبان این چالش‌ها و اختلافات را مطرح کنند و بر مبنای ملاحظات و اهدافی که دارند تحرکاتی را آغاز و به پدیده‌ی قوم، قومیت و گروه‌های قومی معنی و سمت و سوی خاص بدهند تا به نتایج مورد نظرشان برسند.

بنابراین، در یک جمله کوتاه اینکه پدیده قوم و قومیت در فرهنگ و تاریخ جوامعی نظیر جامعه ایران به معنا و مفهومی که امروزه به آن نسبت می‌دهند، مطرح نبوده، بلکه امروزه با برنامه‌ریزی‌های خاصی که از سوی جریان‌های سیاسی قدرتمند در منطقه صورت می‌گیرد، تلاش می‌شود به این‌گونه مفاهیم چهره علمی ببخشند، و ضمن جا انداختن آن در محافل علمی و سیاسی، به وسیله گروه معینی در جامعه ایران، آن را مورد بهره‌برداری سیاسی قرار دهند.

**\* هجری: آقای دکتر ورجاوند دیدگاهشان را در مورد چگونگی پیدایش مفاهیم قوم و قومیت و ورود آن به ادبیات سیاسی و اجتماعی، هم‌چنین کاربرد این مفاهیم در تحلیل‌ها و بررسی مربوط به جوامع خاورمیانه و نیات تحلیل‌گران و واضعان این مفاهیم ارائه کردند. از جناب آقای دکتر مهدوی تقاضا می‌کنم نظرات خودشان را درباره این مفاهیم بیان کنند؟**

**\* دکتر مهدوی:** من فرمایشات دکتر ورجاوند را تأیید می‌کنم و در تکمیل بحث ایشان معتقدم در مورد مسأله خاص ایران امپریالیست‌های غربی برای اینکه بتوانند سلطه خود را در ایران قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ م. حاکم کنند، به عشایر و قومیت‌ها تکیه و از آنها استفاده ابزاری کردند. اما از آن جا که دولت مرکزی ایران ضعیف بود، به محض اینکه دول غربی حمایت‌های خود را قطع کردند، کمونیست‌ها در ادبیات حزب توده سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ ه. ش. صحبت از خلق‌های ستمدیده ایران به میان آوردند و تبلیغات وسیعی را به راه انداختند که فارس‌های تهران‌نشین به ما، به آذربایجانی‌ها، گُردها و... ظلم می‌کنند، در صورتی که اگر ظلمی

بود برای همه بود. به‌رحال آنان به این وسیله آتش کینه را روشن کردند و تخم نفاق کاشتند. آنها بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز مجدداً مسأله خلق‌ها را مطرح و به آن دامن زدند و از این طریق در تشدید بحران‌های سیاسی، اجتماعی در کشور سهم زیادی داشتند.

**\* مجری:** جناب آقای دکتر باوند با در نظر گرفتن مجموعه مباحث مطرح شده، جنابعالی طرح مسأله قوم و قومیت را چگونه می‌بینید و از دیدگاه سایر رشته‌های علوم انسانی، از جمله حقوق بین‌الملل کاربرد این دو مفهوم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**\* دکتر باوند:** طرح مفهوم ethnic به معنای قوم یا ethnicity به معنای قومیت از نظر سیاسی و در سطح بین‌المللی مربوط به سال‌های اخیر است. آنچه که در این رابطه در گذشته مطرح بوده، چه از نظر حقوقی و چه از نظر سیاسی، مسأله اقلیت‌ها؛ نه فقط اقلیت‌های مذهبی، بلکه اقلیت به معنای عام آن بوده است. در اسناد حقوقی و سیاسی هیچ تعریفی از قوم و اقلیت ارائه نشده و طرح آن کاملاً غیرعقلایی است. حتی در اسناد سیاسی هیچ‌گونه تعریفی از صلح و امنیت وجود ندارد. زیرا اگر تعریف خاصی وجود داشت، با تحولات زمان دچار مشکل می‌شد. بنابراین برای این‌که این مفاهیم بتوانند با اوضاع و احوال و شرایط انطباق داشته باشد، پیرامون آنها فقط یک عنوان کلی تعیین می‌شود، به‌نحوی که این عنوان بتواند در پرتو تحولات آثار خاص خودش را داشته باشد. از نظر تاریخی مفهوم اقلیت اولین بار در میثاق جامعه ملل مطرح شد و آن هم به این دلیل بود که نظام بین‌المللی بعد از جنگ بین‌المللی اول یکی از اصول کشورهای جدیدالاستقلال را پذیرش واحدهایی تعیین کرده بود که جمعیتی متفاوت از اکثریت در درون خود جای داده بودند. بدین ترتیب اصل آزادی و تعیین سرنوشت مردم به‌عنوان ضابطه و شاخصی در قراردادها منعقد شده بود. یعنی به کشورهای چک و اسلواکی، بالتیک، آلبانی و... تصریح شد که حقوق و منافع اقلیت‌ها، به‌خصوص اقلیت‌های نژادی و زبانی که جدا از آن اکثریت تازه استقلال یافته بودند، رعایت شود. البته این اصل، بنا به دلایلی هیچ وقت جنبه کاربردی پیدا نکرد و آن کشورها حقوق واحدهای کوچک‌تر و خرده فرهنگ‌ها را رعایت نکردند. حتی برخی دولت‌ها اقدام به اخراج دسته جمعی اقلیت‌ها از کشور خود کردند. چنان‌که مثلاً بلغارها اقدام به اخراج دسته جمعی ترک‌ها و ترک‌ها یونانی‌ها را اخراج کردند. و بالعکس. به

همین دلیل در منشور ملل متحد نه تنها به هیچ وجه اشاره‌ای به اقلیت‌ها نشده، بلکه این واژه را در درون حقوق بشر، یعنی حقوق اساسی بشر و آزادی‌های موردنظر به صورت کلی جای داده‌اند، استدلالشان هم این بود که وقتی حقوق و آزادی‌های فردی رعایت گردد، خودبه‌خود مسأله حقوق اقوام و اقلیت‌ها رعایت خواهد شد و طرح مسأله به کلی منتفی می‌شود. این امر سبب شد که بعدها در برخی از جوامعی که اقلیت‌ها زندگی می‌کردند این ایراد مطرح شود که حقوق اقلیت‌ها نه در حقوق بین‌الملل و نه در منشور ملل متحد تصریح نشده است. بنابراین به دنبال این انتقادات در ماده ۲۷ اعلامیه حقوق بشر یک بند بسیار کوچکی آورده شد که اشاره به رعایت حقوق اقلیت‌ها دارد و متعاقب آن کمیسیون حقوق بشر کمیته‌ای را تحت عنوان کمیته رفع تبعیض نژادی و حمایت از اقلیت‌ها به معنای عام آن تأسیس کرد. به علاوه، بعد از اعلامیه جهانی حقوق بشر که میثاق حقوق مدنی وضع گردید، دقیقاً بازگشت به کلیت منشور بود. یعنی حقوق مدنی و سیاسی بر رعایت اصل حقوق فردی تأکید داشت و معتقد بود رعایت حقوق فردی خودبه‌خود مشکلات را برطرف می‌کند. بنابراین وضع هرگونه قوانینی که مدعی خواست‌ها و درخواست‌های متفاوتی برای اقلیت‌ها باشد، ضرورتی ندارد. حتی در اسناد حقوقی که به صورت کنوانسیون‌های بین‌المللی تشکیل شد، این نکته موردنظر قرار گرفته است. یعنی تأکید بر این بوده که در اکثر کشورها حتی در کشورهای کثیرالمله تلاش شود که همبستگی و تمامیت ارضی آنان مصون و محفوظ بماند و طرح مسائل این چنینی موجب اختلال در نظام اجتماعی و بین‌المللی نشود. به عنوان مثال، در کنوانسیون حقوق قراردادها در مورد موضوع دلایل فصل، اصلی به نام اصل "تغییر فاحش و بنیادی اوضاع و احوال" وجود دارد. بر مبنای این اصل دولت‌ها مجازند در صورتی که قراردادهایی در شرایطی منعقد شود که با منافع ملی آنان تعارض داشته باشد، آن قراردادها را فسخ کنند، مگر قراردادهای ارضی و مرزی. قراردادهایی که ناظر بر خصوصیات ارضی و مرزی هستند برای حفظ ثبات به هیچ وجه نمی‌توانند از اصل تغییر بنیاتی اوضاع و احوال استفاده کنند. فراتر از آن بسیاری از کشورها، به خصوص کشورهای آفریقایی تازه استقلال یافته به قراردادهایی که دولت‌های استعماری منعقد کرده‌اند معترض بودند، چراکه بدون در نظر گرفتن مصالح و منافع مردم بومی و صرفاً براساس مصالح فیما بین خودشان تنظیم گردیده؛ بنابراین آنها باید مجاز باشند که کلیه قراردادهای قبلی را مورد تجدید نظر قرار دهند.

براین اساس کنوانسیون جانشینی دولت‌ها، اصلی را به نام Clean state وضع کرد که من آن را "ولادت مطهر" ترجمه کرده‌ام. به استناد اصل ولادت مطهر، سازمان وحدت آفریقا نمی‌تواند تحت عنوان قطعنامه‌ای تأیید شود. بعد از جنگ بین‌الملل دوم منتهای جنبش‌های استقلال‌طلب که از استعمار خارج شدند، می‌بینیم که سعی شده از وضع الگوها، ضوابط و هنجارهایی که سبب واگرایی جوامع می‌شود، جلوگیری شود. یک مورد که شاهد آن بودیم، مسأله تجزیه بنگلادش بین پاکستان شرقی و غربی بود. در این‌جا یک ارتباط مصنوعی وجود داشت. زیرا در هندوستان منتهای مذهب، ریشه‌های فرهنگی بنگال و سند، کاملاً متفاوت بود. این تنها یک استثنا بود و تا به این‌جا، نظام بین‌الملل و حقوق‌الملل در این جهت بود که از رویش آن جلوگیری کند. اما نقطه عطف از این‌جا شروع شد که بعد از فروپاشی شوروی و تجزیه یوگسلاوی و جدایی داوطلبانه جمهوری چک از اسلواکی و استقلال اریتره از اتیوپی، مسأله جنبش‌های قومی و اقلیت‌ها در منطقه قفقاز و تا حدودی آسیای مرکزی مطرح شد. این رویدادها آن قداست حقوقی و سیاسی را که در طلبش بودند به یکباره متزلزل کرد و این امر سبب شد که پدیده‌ای به نام [جدایش‌پذیری "Fragmentation"] به‌خصوص در بالکان ظاهر شود. اما در اروپا این نگرانی کوتاه مدت بود. زیرا آن‌چه که در اروپا روند مسلط داشت، اتحاد و همگرایی بود. وقتی این کشورها جدا شوند، توانایی حفظ و مصونیت خود را ندارند. تمایل دارند که در زیر بال و پر یک قدرت بزرگتر جذب شوند. بر سبیل اتفاق در اروپا روند اتحاد یک روند مسلط است. بسیاری این دولت‌ها امنیت را این‌گونه می‌بینند که مثلاً ۱۳ کشور داوطلب ورود به اتحادیه اروپا مانند اسلوانی که از یوگسلاوی جدا شده و یا کرواسی و... زیر بال و پر آلمان و انگلیس قرار گرفته و وارد اتحادیه اروپا شوند. یعنی از حقوق و شرایط بهتری استفاده کنند. این چنین امکانی در مناطق دیگر وجود ندارد. این شرایط را، بد یا خوب، تحولات بین‌المللی به‌وجود آورده است. در پرتو تحولات جدید برخی از قدرت‌های توسعه‌طلب و فراملی و حتی کشورهای منطقه به‌عنوان یک مکانیزم سیاسی برای پیشبرد اهداف خود در طلب استفاده از آن برآمده‌اند. در منطقه خاورمیانه کشورهایی بوده‌اند که از ابتدا در ساختارشان این تفکیک را در نظر گرفتند. وقتی که پان‌عریسم گفته می‌شود، در قوم‌گرد یا ترکمن خودبه‌خود حالتی از خود بیگانگی ایجاد می‌شود. چون تأکید این واژه بر عرب‌سازی و استحاله کردن این اقوام است. اما



جوامعی بودند که در تاریخ‌شان همواره سازگاری و تساهل در ابعاد خاص وجود داشته است. این سازگاری زبانی، نژادی و یا در برخی جوامع مذهبی بوده است. یعنی جوامعی که از این سازگاری و تساهل برخوردار بوده‌اند، هیچ نگرانی نداشتند. زیرا ساختار آنان طوری بوده است که مشارکت در ساختار حکومتی وجود داشته و مسائل و تبعیضات اقتصادی به آن شکل وجود نداشته است.

اما در مورد کشور خودمان، یکی از رموز بقای ایران در طول تاریخ که در بستر فرهنگی با تمام فراز و نشیب‌ها و ناملایمات موجودیت خود را به‌عنوان فرهنگ منسجم ایرانی حفظ کرده، خصوصیت وحدت‌زایی درونی و "فرهیخته‌سازی" و سازگاری نژادی و زبانی بوده است. در مراحل که این سازگاری نژادی و زبانی با سازگاری مذهبی همراه بوده شکوفایی فرهنگی بیشتر بوده است. از نظر مشارکت مردم در حکومت تفاوت‌های نژادی و زبانی مشکلی ایجاد نمی‌کند. یعنی برای یک‌گردد یا آذری هیچ مشکل و مانعی وجود ندارد که رهبر یا رئیس جمهور یا وکیل شود، آنچه محدودیت ایجاد می‌کند تفاوت‌های مذهبی است و این به‌نوبه خود مشکل بزرگ و نقطه ضعف است که می‌تواند مورد سوءاستفاده قرار گیرد. چون مذهب رسمی کشور شیعه است، کسانی که متصف به آیین شیعه اثنی عشری نیستند، نمی‌توانند به احراز مناصب و مقامات و پست‌های مهم و کلیدی برسند. یعنی نمی‌توانند مشارکت سیاسی در معنای صحیح داشته باشند. بنابراین نگرانی که در سطح جهان، چه از نظر حقوقی و چه از نظر سیاسی وجود دارد، همین مسأله است که می‌تواند از سوی قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای به‌عنوان ابزار سیاسی در [متن "Context"] جامعه مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین یکی از مولفه‌هایی که توانسته است موجودیت بستر فرهنگی کشور را حفظ کند، همین پدیده سازگاری و فرهیخته‌سازی بوده است؛ به‌گونه‌ای که موجب شده هیچ یک از خرده فرهنگ‌ها در طول تاریخ خود را جدا از این بستر فرهنگی نبینند.

حتی در دورانی که ایران پادشاهان محلی متعدد داشت، هیچ یک از آنها خود را جدا از پیکره ایران و فرهنگ ایرانی نمی‌دانستند. یعنی شما می‌بینید در یک مقطع تاریخی حدود ۸ الی ۹ پادشاه محلی (سامانیان، صفاریان، آل‌بویه، باوندیان، شروانشاهیان و...) وجود داشته و همه خودشان را متعلق به یک بستر فرهنگی مشترک و وابسته به ایران می‌دانستند. مثلاً فردوسی که کنار خاندان آل‌زیار و آل‌بویه می‌روید، خودش را در یک بستر فرهنگی ایرانی می‌بیند و در حفظ

و تداوم این بستر فرهنگی که به خصوص دیوانسالار است، نقش مؤثری ایفا می‌کند. این خصوصیت وابستگی به فرهنگ مشترک و ایران را دیوانسالاران در طول تاریخ استمرار بخشیده‌اند. مشکلی که ما امروزه با آن روبرو هستیم، بسیاری از کشورهای مثل ایتالیا آن را حل کرده‌اند. در سال ۱۹۸۵ م. ۹۵٪ کشورهای مذهب رسمی کاتولیک را از قانون اساسی حذف کردند. تمام کشورهای اروپایی و مصری‌ها مذهب را از قانون اساسی خود حذف کردند تا بتوانند این مشکل را به صورت منطقی حل کنند. بنابراین مشکل عمده‌ای که امروزه با آن مواجه هستیم این است که این سازگاری و تساهل در بُعد مذهبی را، نه در اقلیت‌های مسیحی و یهودی، بلکه باید در گروه‌هایی که بنام قوم در ایران مطرح شده‌اند، به وجود آوریم. ما با این مشکل در متن شرایط بین‌المللی روبرو هستیم و همین شرایط است که امروزه اجازه داده حرکت‌های قومی برای خودشان فضایی را احساس کنند. البته این تحرکات فقط محدود به ایران نیست، بلکه با پان‌ها و حرکت‌های گسترده‌ای که در قالب کنفرانس‌های اقوام آسیایی برگزار می‌شود، ارتباط پیدا می‌کند. در بُعد فرامنطقه‌ای این تهدیدات را می‌توان با یک نگرش و خط مشی سیاسی نسبی برطرف کرد؛ ولی در بُعد منطقه‌ای با مشکلات ویژه‌ای روبرو هستیم که نیازمند تدابیر خاص می‌باشد. بنابراین نتیجه‌ای که می‌گیریم این که تاکنون هیچ تعریفی از اقلیت و قومیت در اسناد حقوقی و اسناد سیاسی نشده و چنین مفهومی وجود ندارد. اما هر جامعه‌ای می‌تواند مطابق خصوصیات خرده فرهنگ‌ها و ویژگی‌های فرهنگی خودش تعریفی ارائه نماید که با خواسته‌ها و درخواست‌های آن جامعه تطبیق کند.

**\* هجری:** تا به این جا مقوله مورد گفت‌وگو یعنی قوم و قومیت از منظرهای مختلف جامعه‌شناختی، علوم سیاسی، تاریخ و حقوق بین‌المللی تعریف شد. برخی مدعویین بیان داشتند، که این مفاهیم توسط پژوهشگران آمریکایی برای حل معضل ناهمگونی جمعیتی جامعه آمریکا مطرح شده است. هم‌چنین عنوان شد که کشورهای استعماری برای دستیابی به منافع خود در منطقه خاورمیانه از این مفاهیم استفاده ابزاری کرده‌اند. هم‌چنین درباره رویه علمی و تاریخی مفاهیم قوم و قومیت مطالبی ارائه شد. اما اگر بخواهیم از منظر واقعیت‌شناسی به این موضوع نگاه کنیم، می‌بینیم، ایران جامعه‌ای چند قومی است و این تنوع قومی در قانون

اساسی مشروطیت به صورت تلویحی و در قانون اساسی جمهوری اسلامی به صورت آشکارتری به رسمیت شناخته شده است. حال با توجه به این واقعیت، از آقای دکتر ورجاوند درخواست می‌شود توضیح دهند که چگونه می‌توان روابط خرده‌فرهنگ‌ها و اقوام را تنظیم کرد به گونه‌ای که یکپارچگی کشور حفظ و تضمین شود؟

**\* دکتر ورجاوند:** قبل از پاسخ به سؤال شما، یک نکته‌ای را در مورد قانون اساسی باید توضیح دهم. شاهکار کسانی که قانون اساسی مشروطیت را نوشتند عبارت از این است که حتی در یک مورد به واژه‌ای به نام قبیله و قوم در آن برخورد نمی‌کنید. یکی از مترقی‌ترین نگرش‌ها در قانون اساسی مشروطیت دیده می‌شود. زیرا با پدیده قومیت با دید شهروندی نگرسته و سعی می‌کند که اصلاً اصل برتری فرد یا گروهی بر دیگری در قالب نژاد، مذهب و زبان مطرح نشود و گروهی به این بهانه که متعلق به این سرزمین و یا سرزمین دیگر هستند، بر دیگران ارجح داده نشوند. بنابراین، اهمیت بزرگ قانون مشروطیت بر این است که چنین نگرشی در آن وجود ندارد. نکته بسیار جالب دیگر عبارت است از اینکه درست در دورانی که مشروطیت پایه‌گذاری می‌شود و ملت ایران می‌کوشد که پدیده مشروطیت را پایه‌گذاری کند، از یک طرف با حکومت خودکامه داخلی روبروست و از طرف دیگر در شرایطی است که ایران از نقطه نظر سیاست خارجی در ضعف کامل به سر می‌برد و دو قدرت استعماری بزرگ روس و انگلیس در ایران یکه تازی عجیب می‌کنند. در این زمان که کشور با اوضاع نابسامانی روبروست، در هیچ نقطه از ایران وجود ندارد که گروهی به عنوان یک قوم معین امتیاز خاصی را برای خود قایل باشند و بخواهند برای خود منزلت و هویت معینی را بخواهند. در این شرایط همه در قالب یک هویت ایرانی با قضیه برخورد می‌کنند. مردم آذربایجان که در واقع ساکنان دار جریان مشروطیت هستند و نقش بزرگی را بر عهده دارند، در یک مورد نمی‌بینید که کوچکترین امتیازی را برای آذربایجان بخواهند و از خودشان به عنوان یک قوم یاد کنند و یا زبان ترکی را که یک زبان محاوره‌ای است در مقابل زبان فارسی مطرح کنند. بنابراین اگر مشروطیت را به عنوان محور تحولات در نظر بگیرید، به طور دقیق و روشن حکایت از این دارد که ملت ایران در برهه‌های حساس از جمله در زمان حمله متفقین به ایران در سال ۱۳۲۰ ه. ش علی‌رغم نارضایتی‌های گسترده‌ای که مردم از رژیم پلیسی زمان رضاشاه دارند و زمان مناسبی است که جامعه ایران دست به شورش و

حرکت‌های واگرایی بزند، ما شاهد کوچکترین حرکتی در این منطقه نیستیم. اما درست زمانی حرکت قومیت‌گرایی آغاز می‌شود که سلطه بیگانه در ایران مطرح می‌شود و اتحاد جماهیر شوروی سابق قصد امتیازگیری از ایران را دارد و می‌خواهد امتیاز نفت شمال را بگیرد. در اینجا است که دولت روسیه برای اینکه بتواند دولت و ملت ایران را در تنگنا قرار دهد و به اهداف خود برسد، پدیده قوم آذربایجانی و ترک و فارس را مطرح می‌کند. تا زمانی که کمیترون سوم تشکیل نشده و با رهنمودهای استالین واژه "کثیرالمله" در کمیترون سوم به تصویب نمی‌رسد، این پدیده در تمامی جریان‌های سیاسی ایران از زمان قبل از مشروطیت تا به بعد مطرح نمی‌شود. اما همین که در کمیترون سوم واژه "کثیرالمله" از سوی استالین مطرح می‌شود، بلافاصله کنگره دوم حزب کمونیست ایران روی پدیده کثیرالمله تکیه می‌کند و از آن زمان به بعد واژه کثیرالمله و خلق‌ها در ایران مطرح می‌شود. و این به‌عنوان یک اهرم فشار، همان‌طور که آقای دکتر مهدوی اشاره کردند، در اختیار اتحاد شوروی قرار می‌گیرد.

زمانی که روس‌ها این تضمین نسبی را از دولت ایران دریافت می‌دارند، پشتیبانی از سوی روس‌ها برداشته می‌شود. زمانی که ارتش شوروی وارد ایران می‌شود، مرکز اطلاعات ارتش سرخ روزنامه‌ای را به‌عنوان وطن پولوندا در تبریز منتشر و در این روزنامه برای اولین بار پدیده فارس و ترک و شوونیزم فارسی را مطرح می‌کند. براین نکته تأکید دارم که پدیده قومیت در شرایطی در ایران مطرح می‌شود که فقط حرکت و حمایت‌های بیگانه است. دلیل آن عبارت است از این‌که در طول دو قرن گذشته همیشه به دلیل موقعیت حساس استراتژیکی این منطقه، از سوی قدرت‌های استعماری که در یک زمانی این دو قدرت انگلیس و روسیه هستند و قدرت مانور اساسی در ایران را دارند، وجود یک ایران ضروری است. اما یک ایران ضعیف، محدود و تجزیه شده؛ نه ایران قدرتمند. این حرکت از آن زمان آغاز می‌شود. زمانی که روسیه تزاری اقدام به تجزیه قفقاز و بخش‌هایی از آسیای مرکزی و انگلستان شروع به تجزیه افغانستان از ایران می‌کند. ما شاهد فارسی‌زدایی و قومیت‌تراشی در ایران هستیم. این مسأله را به این دلیل مطرح می‌کنم که متوجه شوید حرکت بر روی تضعیف زبان فارسی به‌عنوان محور وحدت ملی صورت می‌گیرد.

اکنون این سؤال مطرح است که این تهاجم‌ها چگونه صورت می‌گیرد؟ در این دوره ما شاهد

فشارهای روسیه تزاری برای بستن تمام مدارس فارس زبان در منطقه قفقاز و خشکاندن نفوذ فارسی در آسیای مرکزی هستیم. هم‌چنین شاهد فشار روسیه بر روی تمام کشورهای هستیم که در آسیای مرکزی در حال موجودیت یافتن هستند، تا چیزی به‌نام جمهوری تاجیکستان به وجود نیاید. اما سرانجام زمانی که ناگزیر می‌شود موجودیت جمهوری تاجیکستان را بپذیرد، شروع به تجزیه آن می‌کند. کشوری با ۹ و ۱۰ میلیون نفر تاجیک که سرزمین‌های اصلی تاجیکستان، مثل سمرقند و بخارا دارد، همه را در اختیار ازبکستان می‌گذارد. برای اینکه حوزه قلمرو زبان فارسی محدود شود. زمانی که انگلیسی‌ها وارد افغانستان می‌شوند، با اینکه زبان پشتون هیچ‌گاه زبان نوشتاری به معنایی که دارای سند و مدرکی باشد، نبود، روی زبان پشتون تکیه می‌کنند و سعی می‌کنند این زبان را رودرروی زبان فارسی قرار دهند. زیرا پشتون‌ها با دیگر اقوام ایرانی و با تاجیک‌های افغانستان کوچکترین تفاوتی نداشتند و زبانشان گویشی از زبان فارسی است. از این رو سعی می‌کنند آنان را رودرروی هم قرار دهند.

این یک سیاست کلان است که از آن زمان شروع شد و در شرایط کنونی به‌شدت مطرح می‌شود. یعنی این‌که اگر ایران بتواند بعد از فروپاشی شوروی به‌عنوان محور حوزه فرهنگ ایرانی در پیوند با قفقاز، آسیای مرکزی و گردهای عراق، ترکیه و مردم افغانستان، محور بزرگترین اتحادیه آسیای غربی بشود، می‌تواند تمام معادلات قدرت‌های غربی را فرو بریزد و ایران را به یک ابرقدرت منطقه‌ای تبدیل کند. ابرقدرتی که دارای پیشینه تاریخی و فرهنگی غنی است. بنابراین، بزرگترین تلاش دنیا این است که با ایجاد پان‌های مختلف، گروه‌هایی را در جامعه ایران زیر فشار روانی قرار دهد تا بتواند احساسات برخی را برانگیزد و موجباتی را فراهم کند که در نقاط مختلف ایران با بحران مواجه شویم، مثلاً در آذربایجان خواسته‌های خاصی را مطرح کند که وقتی از آن خواسته‌ها پرده برداشته می‌شود ردپای دول خارجی دیده می‌شود. برای مثال وقتی دو کنگره آذربایجانی‌ها در آمریکا و آلمان تشکیل می‌شود و چهار شرکت نفتی آمریکایی هزینه برپایی آنها را می‌دهند، روشن می‌شود که قضیه چیست. این واقعیت‌هایی است که باکمال تأسف کمتر به آن توجهی می‌شود.

زمانی که به این امر بی‌توجهی کنیم، قضیه به‌جایی می‌رسد که نمایندگان کردستان دسته‌جمعی استعفا می‌کنند. این اصل نامعقولی است که گفته می‌شود، در هر منطقه‌ای یک فرد

بومی استاندار، فرماندار یا مدیر کل شود. یک کُرد می‌تواند استاندار شیراز و یک شیرازی می‌تواند استاندار کردستان بشود. یک آذربایجانی می‌تواند استاندار کرمان و یک کرمانی استاندار خراسان بشود. ما نباید این حرکت را توجیه کنیم. باید بحث شایسته‌سالاری را تقویت کنیم، به نحوی که مردم در جامعه ایران احساس نکنند که به دلیل نوع گویش، مذهب و به دلیل تعلق به یک سرزمین معین و پوشیدن نوع معینی از لباس از امتیازاتی که به عنوان یک شهروند باید در جامعه از آن برخوردار باشند، محروم هستند. ما تا زمانی که نتوانیم این اصلاح اساسی را در نگرش حاکمیت ایران به وجود بیاوریم و حاکمیت خودش را موظف نبیند که در قالب حفظ حقوق شهروندی و تساوی حقوق بین همه شهروندان ایران با قضیه برخورد کند و در گزینش مقام‌ها و نشانه‌ها براساس شایسته‌سالاری واقعی عمل نکند، ما به ناگزیر درگیر این مسأله خواهیم بود که دیگران مانور کنند و با مانورهایی که می‌کنند گروهی از جوانان علاقه‌مند و سلحشور و خوش طینت این مملکت را زیر فشار روانی قرار دهند و موجب مرفوع تنش‌ها در برخی از نقاط کشور شوند و از این طریق در مردم این تفکر را به وجود آورند که شونیزم فارسی عمل می‌شود. در صورتی که این موضوع به هیچ وجه صحت ندارد. این تساهل و تسامحی که آقای دکتر باوند فرمودند وجود دارد. سراسر ایران سرای مردم آذربایجان است. آنان در تمام زمینه‌های اقتصادی فعالند. فرهنگ این سرزمین و امدار چهره‌های درخشان آذربایجان است. از زمان کهن چهره‌هایی مثل نظامی، خاقانی، قطران به غنای زبان فارسی افزوده‌اند. در صورتی که شمار کتاب‌هایی که به زبان ترکی آذربایجانی نوشته شده به چند صد می‌رسد و این چند صد کتاب را اگر دسته‌بندی کنیم، بخشی مربوط به شعرای دسته سوم است، بخشی مربوط به مرثیه‌ها و تعزیه‌هاست و بخشی مربوط به جنبه‌های بسیار حاشیه‌ای همانند مسائل عرفانی است. این نه به این دلیل بوده است که در طول تاریخ شعرای آذری را منع کرده‌اند. بلکه آنها از اواخر صفویه به بعد تحت تأثیر عوامل خارجی شروع به استفاده از زبان ترکی کردند، ولی در عین حال همیشه زبان فارسی را به عنوان محور فرهنگی و ابزار بیان خواست‌ها، بیان دیدگاه‌های فرهنگی و دیدگاه‌های علمی خود حفظ کردند. جمله آخر اینکه از زمانی که در منطقه آذربایجان رونامه منتشر شد، از ۱۲۱ روزنامه، ۱۱۸ روزنامه به زبان فارسی منتشر و فقط ۳ روزنامه یکی به مدت ۴ ماه، یکی به مدت یکسال و دیگری به مدت ۴ شماره به زبان ترکی و

فارسی در آمد. این نشان دهنده این مسأله است که مردم آذربایجان برای بیان خواسته‌های خودشان هیچ‌گاه فشاری رویشان نبوده است که از زبان فارسی استفاده کنند، آنان زبان ترکی را در مقابل زبان فارسی به‌عنوان زبان محاوره پذیرفتند، در مقابل مردم ایران عاشقانه به تمام ترانه‌ها و سرودهای آذربایجانی عشق می‌ورزند. به دلیل اینکه این سروده‌ها بخشی از موسیقی ایرانی است که جنبه شادمانی خودش را حفظ کرده است. بنابراین، این تفاهم و تعامل میان مردم ایران وجود داشته است و مردم آذربایجان خود خواسته به زبان فارسی به‌عنوان زبان ملی و رسمی کشور توجه کردند و هیچ‌گاه در زندگی‌شان و در اوج قدرتی که داشتند برای اینکه بتوانند خواست خودشان را بیان کنند، در پی این نبودند که زبان ترکی را در قالب زبان مستقلی در مقابل زبان ملی، یعنی زبان فارسی قرار دهند و در نتیجه خواستار این شوند که این زبان بتواند به‌عنوان زبان آموزشی مطرح شود.

**\* دکتر مهدوی:** در تکمیل سخنان دکتر ورجاوند یک مثال تاریخی می‌زنم، وقتی که غائله آذربایجان در سال ۱۳۲۴ ه.ش شروع شد و پیشه‌وری تبریز را گرفت و دولت تشکیل داد، حکیم‌الملک اهل تبریز بود و نماینده ایران در سازمان ملل متحد و تقی‌زاده هم اهل تبریز بود. این مثال خیلی گویاست. شما در زندگی اجتماعی‌تان دوستان آذربایجانی بسیاری دارید که مؤید روابط گرم و مسالمت‌آمیز مردم در ایران است. به‌نظر من نباید کاری کرد که از اصل میان مردم شکاف به وجود آید.

**\* مجری:** آقای دکتر باوند، جنابعالی موضوع را چگونه می‌بینید؟ لطفاً نظرتان را درباره وضعیت اقوام و خرده فرهنگ و آنچه در قوانین اساسی آمده، بیان فرمایید؟

**\* دکتر باوند:** در ارتباط با قانون اساسی لازم است به نکاتی اشاره کنم. قبل از تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی شاهد یورش گروه‌هایی بودیم که بحث خلق‌ها، مثل خلق عرب، خلق بلوچ، خلق ترکمن و خلق آذری را مطرح کردند. یک حکومت انقلابی نسبت به جامعه خاص خودش نگرشی تجدیدنظرطلبانه دارد. یعنی این نگرش یک دید انتزاعی و تجریدی است. به همین علت در ردیف طرفداران وضع موجود قرار می‌گیرد و سعی می‌کند اصول انتزاعی و

تجربیدی را که فکر می‌کند پاسخ‌گوی مشکلات جوامع بشری است، در برنامه خود بگنجانند. انقلاب کبیر فرانسه سه اصل داشت. برادری، برابری و آزادی. ولی ما می‌دانیم که اجرای این اصول به صورت نسبی عملی و محقق خواهد شد و تحقق مطلق آن هیچ‌گاه میسر و عملی نیست. این اصولی که در قانون اساسی آمده است بیشتر حاوی نگاه تجدید نظرطلبانه حکومت انقلابی است و نسبت به تحقق اصول بیشتر دید ذهنی و تجربیدی (Subjective و Abstere) دارد. ولی با گذشت زمان که حکومت انقلابی با واقعیت و ساختار درونی خودش و مسائل برون مرزی مواجه می‌شود، مجبور به توقف‌های نسبی در اجرای اصول می‌شود. البته این مسأله به ماهیت مسائل ملموس و ساختار جامعه انقلابی مربوطه برمی‌گردد. این امر سبب می‌شود که انقلابیون علی‌رغم انتظاری که از اصول داشتند و قداستی که برای آنها قایل بودند، نسبت به انتظاراتشان تجدیدنظر کنند. بنابراین وقتی که ما در قانون اساسی یک مذهب رسمی داشته باشیم، منجر به محروم کردن دیگرانی خواهد شد که مذهبی غیر از مذهب رسمی دارند و یا متصل به مشارکت سیاسی نیستند.

نکته دیگری که باید اذعان کرد، تفاوت در خصوصیات طبیعی مناطق است که منجر به پیدایش نابرابری در کشور شده است. برای مثال، در مناطق خراسان، آذربایجان و سیستان و بلوچستان و یا مناطق کردنشین نابرابری اقلیمی وجود دارد که حتی به نابرابری‌های اقتصادی دامن زده است. بنابراین مادامی که این دو مسأله‌ای که اشاره کردم به عنوان یک واقعیت ملموس مورد توجه قرار نگیرند، مشکلات وجود خواهد داشت. زیربنای تاریخی - فرهنگی کشور ایران بقایش به دلیل سازگاری بوده، ولی در عین حال نقاط ضعفی وجود دارد که امروزه بر روی آنها انگشت می‌گذرانند و این ضعف‌ها می‌تواند این زیربنا را نابود سازد. به خصوص وقتی که ما شعار پان‌اسلامیسم را مطرح کردیم و در اجرا از درون موضع توقف را در پیش گرفتیم، بر مشکلات افزوده شد.

وقتی معاش روزانه مردم برخی مناطق کشور به‌ویژه اهل سنت حاشیه مرزها توسط کشور همسایه تأمین می‌شود، بالطبع آنان سعی می‌کنند ارزش‌های مذهبی خود را به این مناطق تسری و تبلیغ نمایند و به دنبال آن از نفوذ سیاسی ابزاری استفاده کنند. وقتی که در بُعد معاش به خصوص در حاشیه مرزهای کشور به‌رفع نابرابری‌ها و عقب‌ماندگی‌ها توجه نشود. این



نابرابری‌ها از نظر ذهنی می‌توانند به واگرایی دامن بزنند. بنابراین اگر در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و در درون جامعه تساهل نباشد، معضلات بی‌شماری بروز خواهد کرد. ما پاسخ را باید در درون واقعیات بیابیم. هر قدر تحقیقات آکادمیک انجام دهیم و برای مسأله تعاریف آکادمیک داشته باشیم، ولی پاسخگویی مشکلات ملموس درون جامعه نباشیم، فقط ارضاکننده مسئولیت خواهیم بود. ولی این قبیل اقدامات هیچ‌گاه پاسخگویی واقعیات ملموس نمی‌شود. بنابراین، به اعتقاد من دو مقوله بسیار مهمی وجود دارد که نقطه‌ضعفی در جامعه محسوب شده و زمینه را به گونه‌ای فراهم می‌کند که مشکلات دیگر حالت تهاجمی به خود بگیرند و متأسفانه کشورهای منطقه به گونه‌ای تلاش می‌کند که به صورت ابزاری از این نقاط ضعف استفاده کنند. بنابراین من تأکید می‌کنم که به جای بحث‌های صرفاً آکادمیک و انتزاعی، وارد واقعیات جامعه شویم و ضمن شناخت و کانالیزه کردن این مشکلات، تمام توجهات را صرف حل آنها نماییم.

**\* هجری؛ آقای دکتر فکوهی بحث با جنابعالی را در ارتباط با چگونگی پیدایش و شکل‌گیری ساختار دولت‌ها به‌ویژه در ایران و جایگاه اقوام در این ساختار و روابط متقابل آنها آغاز می‌کنیم. شما چه رابطه‌ای بین ساختار دولت و مسأله قومیت‌ها در ایران می‌بینید؟**

**\* دکتر فکوهی:** ایران دارای یک سابقه باستانی است. کشورهای امروز جهان همه تقریباً حاصل موج اول تشکیل دولت‌های ملی که از انقلاب فوانسه آغاز شد، (قرن نوزدهم) هستند. در این کشورها دو نوع دولت دیده می‌شود. یکی دولت‌هایی که از صفر به‌وجود آمده و دارای پیشینه دولتی نبوده‌اند؛ مثل اکثر دولت‌های آفریقایی دیگری دولت‌هایی که از یک پیشینه دولتی برخوردار بوده‌اند؛ هر چند که ممکن است گسست طولانی‌ای بین این دولت و پیشینه آن ایجاد شده باشد. مسلماً دولت ملی با دولت پیش از خود، دقیقاً انطباق پیدا نمی‌کند. اما این گسست، یک وقفه مطلق نیست، بلکه یک گسست نسبی است. به این معنا که یک دولت باستانی هم در اشکال نمادین، اسطوره‌ای و ذهنی به نوعی در دولت تازه تداوم پیدا می‌کند و هم در اشکال واقعی و کالبدی آن. تداوم آن در اشکال ذهنی به این معناست که ما همیشه یک تصویر از رابطه دولت و مردم داریم. همواره پنداشتی نسبت به دولت در نزد مردم وجود دارد و همین‌طور پنداشتی در نزد دولتمردان نسبت به مردمی که بر آنان حکومت می‌کنند. این دو پنداشت (یعنی

پنداشت حاکمان و پنداشت حکومت شونندگان) از یک ساختار نمادین و کهن حرکت کرده و تا به امروز رسیده است. هم‌چنان که اگر امروز نظر مردم ایران را دربارهٔ دولت پرسید، می‌بینید که این پنداشت عناصری از یک دولت باستانی را در خود دارد، تا از یک دولت مدرن. تصور مردم از دولت یک امر بیرونی است که به آنان ارتباطی ندارد و متعلق به آنها نیست، بلکه تنها سعی دارد بر آنها حکومت کند. ضمن آنکه مردم این حق را برای دول قائلند، ولی انتظارات بسیار بزرگی هم از دولت دارند. این پنداشت که به یک دولت بسیار قدرتمند احتیاج است که همهٔ کارها را انجام دهد، ریشه‌های باستانی دارد. از طرفی دیگر، حکومت‌کنندگان همیشه در کشوری مثل ایران نسبت به مردم یک نوع غرور و تکبر داشته‌اند. این مسأله دنبالهٔ همان دولت باستانی است. البته این صفت دولت‌ها در ایران نسبی است. این خصوصیات، دولت ملّی یا مدرن را با دولت‌هایی که از صفر شروع کرده‌اند، متفاوت می‌کند. امروزه ایران در درون مرزهایی که حکومت می‌کند و فضای سیاسی - جغرافیایی که در آن حاکمیت دارد، اقوام بسیار متعددی را درون خود جای داده است. این اقوام از قدیم‌الایام در همین حوزهٔ جغرافیایی - سیاسی وجود داشته‌اند. البته نوع رابطهٔ این اقوام با حکومت مرکزی متفاوت بوده است. گاهی اوقات بعضی از اقوام خودشان حکومت مرکزی را تشکیل می‌دادند و گاهی اصولاً حکومت مرکزی وجود نداشت، بلکه در نقاط مختلف، حکومت‌های محلی را تشکیل می‌دادند. در گذشته‌های دور، مثلاً در دورهٔ هخامنشی، در عین حال که یک حکومت مرکزی وجود داشته، به جهت آنکه حکومت مرکزی از رویکردی خاص و ایدئولوژیک پیروی می‌کرده است، حکومت‌های محلی خودمختار متعددی، حتی در سطح ایدئولوژیک و مذهبی، وجود داشت.

در این هنگام، اقوام در رابطه با حوزهٔ سیاسی، شکل ثابتی نداشته‌اند و ایران همیشه شاهد ترکیبی از اقوام متعدد بوده است. علاوه بر این، ایران محل یورش و گذار اقوام مختلف بوده است؛ چراکه ایران جزو سرزمین‌هایی بوده که به دلیل ثروت زیاد و قابلیت‌ها و امتیازات طبیعی (که البته امروز هم وجود دارد) برای اقوامی که فاقد چنین امتیازاتی بوده‌اند جذابیت داشته است. در نتیجه مورد تاخت و تاز اقوامی که عموماً در سطح تمدنی پایین‌تری نسبت به تمدن ایرانی بوده‌اند، قرار می‌گرفت. یورش اقوام به ایران عموماً به ساکن شدنشان در این سرزمین می‌انجامید. بومی شدن اقوام خارجی یکی از فرایندهایی است که ما در طول تاریخ درازمدت این پهنهٔ سیاسی - جغرافیایی، شاهد آن هستیم.

اگر واقع‌بینانه صحبت کنیم، می‌توانیم بگوییم که ایرانی اصیل وجود ندارد. سرزمین ایران، سرزمینی بوده که بارها در آن اقوام مختلف جابه‌جا شده‌اند و اگر حتی قدیمی‌ترین آنها، یعنی مردمانی که چند هزار سال پیش در ایران می‌زیسته‌اند را در نظر بگیریم، همه مهاجرانی بوده‌اند که روزی وارد این سرزمین شده‌اند.

البته ما نمی‌توانیم خودمان را با خیلی از سرزمین‌های مهاجرپذیری که سرعت تغییرات و سرعت ورود اقوام دیگر در آنها خیلی زیاد است (مثل آمریکا)، مقایسه کنیم. اما در عین حال اتفاقی که در ایران افتاده تفاوت چندانی با اتفاقات مشابه در سایر سرزمین‌های مهاجرپذیر ندارد. یعنی در این سرزمین هم اقوامی در دوره‌های مختلف وارد و ساکن شده‌اند. بعضی از آنها خارج شده، ولی بسیاری باقی مانده‌اند. نکته مهم دیگری که ناظر بر تنوع قومی کشور ایران است، اینکه اقوام ساکن در ایران تقریباً در هیچ دوره‌ای به دور خودشان دیوارهای خیلی بلندی نکشیده‌اند. یعنی ارتباط بین اقوام بسیار دینامیک بوده است. یکی از مسائلی که تأیید کننده این موضوع است، ازدواج‌های بین قومی است، که بسیار هم رایج بوده است. کمتر قومی را می‌توان پیدا کرد که خالص باقی مانده باشد. البته این ازدواج‌ها منجر به از بین رفتن انسجام قومی نشده است. اما باید به این نکته توجه داشت که وجود برون همسری به این معنا نیست که انسجام قومی از بین برود. بومی شدن عنصر بیرونی بود که اقوام به نوعی در داخل خود داشتند.

من ایران را همیشه به عنوان یک پروژه سیاسی تعریف می‌کنم؛ تا کشور، چراکه مفهوم کشور با مفهوم ملی انطباق دارد. پروژه سیاسی عموماً به شکل دولت تبلور پیدا کرده است. این شکل در بعضی دوره‌ها، دولت‌های مقتدر مرکزی بوده است و در دوره‌های بسیاری هم دولت‌های کوچک محلی. اما نکته جالب این است که اگر یک دولت محلی (مثلاً دولت‌های کوچک بعد از ظهور اسلام که از قرن سوم هجری به بعد در ایران ظاهر شدند) را با دولتی مثل دولت ساسانی مقایسه کنیم، متوجه خواهیم شد که از لحاظ قدرت و کاربرد قدرت سیاسی قابل مقایسه نیستند. ولی از این لحاظ که چه در دولت‌های کوچک محلی و چه در دولت‌های بزرگ یک پروژه سیاسی وجود داشته و آن پروژه سیاسی، پروژه اتحاد ایران بوده، باهم قابل مقایسه هستند. پروژه سیاسی، یعنی پروژه بازسازی، تقویت و حفظ ایران در یک پهنه جغرافیایی سیاسی که این پهنه جغرافیایی کم و بیش همان وسعتی را دارد که ما امروز در آن هستیم. این

پروژه سیاسی در اولویت قرار داشته و تقریباً هیچ وقت یک پروژه قومی نبوده است. اگر نگاهی به دولت هخامنشی بیندازیم، می‌بینیم که دولت هخامنشی یک دولت بسیار خاص (نه تنها در ایران بلکه در جهان) بود که به نوعی تمرکزگرایی دولتی را با تمرکززدایی سیاسی ترکیب می‌کرد. پروژه سیاسی مذکور در این دولت بسیار قوی بوده است. در دولت هخامنشی نشانی از یک قوم نمی‌بینیم. هخامنشیان خودشان مثل بسیاری از پادشاهان دیگر فرزندان خدا می‌دانستند قدرتی الهی برای خود متصور بودند. آنها آن قدر خودشان را بالاتر می‌دانستند که به ملل زیردستان این حق را می‌دادند که خدای خودشان را داشته باشند. در حقیقت تصور می‌کردند وقتی این حق را به دیگران می‌دهند، خدایی هستند که خدایان کوچکتر از خود را می‌پذیرند. این برتری ایدئولوژیکی که هخامنشیان در خود احساس می‌کردند، برتری قومی نیست و با آنکه متعلق به یک قوم خاص بودند، اما یک پروژه فراقومی داشتند؛ پروژه‌ای که ملل مختلف را درون خود جای می‌داده است. اگر به دوران گذشته بازگردیم این مسأله را باز هم در دوره ساسانیان می‌بینیم. ساسانیان حرکت را از ایدئولوژی دینی و سیاسی شروع می‌کردند. (ترکیبی از این ایدئولوژی و یک برنامه عمومی برای جهان و پهنه سیاسی جغرافیایی که ایران نام دارد). در دوره ساسانی، روی نابرابری‌های اجتماعی تأکید بسیاری می‌شد. این تأکیدات قومی نبوده، بلکه کاستی بود. در این جا قومیت به عنوان یک اولویت مطرح نیست. اتفاقاً دوره‌هایی که با شکست روبه‌رو بوده و حکومت‌ها مضمحل شده‌اند، دورانی بودند که بر عنصر قومی تأکید می‌شده است. در این زمینه به دو مورد اشاره می‌کنم که در دو دوره مختلف انجام گرفته است؛ یکی فاصله بین دوره هخامنشیان و دوره ساسانیان است که در آن، دولت‌ها به دلیل تأکید بر پروژه یونانی کردن ایران و برتری قوم یونانی، با شکست مواجه شدند. دیگری هم دوران بعد از ظهور اسلام و سه قرن آغاز اسلام است که در آن زمان هم تأکید روی عنصر عرب بود و همین تأکید باعث اضمحلال دولت‌ها شد. به فاصله کمی با شورش‌ها و قیام‌های اجتماعی مواجهیم و در پی آن با حکومت‌های کوچک مرکزی که خیلی سریع پروژه سیاسی ایرانی را مطرح می‌کنند.

در این جا وقتی از ایرانی در مقابل عرب صحبت می‌شود، در واقع از یک هویت سیاسی در مقابل یک هویت قومی دفاع می‌شود. بازسازی دولت‌های کوچک مرکزی بعد از اسلام به نوعی یک پاسخ غیرقومی است به یک قوم‌گرایی سیاسی. در هر دوره‌ای که قوم‌گرایی خودش را

نسبت به پروژه ایرانی در اولویت قرار داده نه تنها نتوانسته به موفقیت دست یابد، بلکه باعث یک شکست عمومی نیز شده است. ایرانی بودن یا ایده ایرانی، یک ایده قومی نیست، بلکه یک ایده سیاسی است که ریشه آن در واقع به جهان بینی پیش از اسلام برمی‌گردد. بعد از اسلام هم این جهان بینی خود را تا اندازه‌ای به اسلام ایرانی منتقل کرده است.

**\* هجری: آقای دکتر فکوهی شما از پروژه سیاسی در ایران نام بردید و رابطه اقوام را با این پروژه تعریف کردید. آیا این گونه می‌توان نتیجه گرفت که اقوام مختلف همیشه در محدوده این پروژه سیاسی تعریف می‌شده‌اند. سؤال این است که این پروژه سیاسی که از حاکمان پیش از اسلام تا دوره جدید منتقل شده، چه ویژگی‌هایی داشته و ایرانی بودن در آن - با توجه به تنوع قومی که در ایران وجود داشته است - چگونه تعریف می‌شده و در نهایت ارتباط مردم با نظام سیاسی و دولت مرکزی چگونه بوده است؟**

**\* دکتر فکوهی:** دولت‌های باستانی ایران و حتی دولت‌های بعد از اسلام با مفهوم و شکل دولت‌های پیش از دولت مرکزی کاملاً انطباق دارند. در این دولت‌ها اصولاً مفهوم مردم و دولت مطرح نیست، مگر به مفهوم کسانی که در خدمت یک قدرت برتر هستند. مردم بیشتر از آنکه حقی داشته باشند، دارای وظیفه‌اند. حق آنها در حداقل ممکن و وظیفه‌شان در حداکثر ممکن بوده است.

دولت ملی این مسأله را معکوس می‌کند. دولت‌های پیش از دولت‌های ملی در واقع حق مردم را حداقل می‌دانند، حداقل از معاش، امنیت و... اما در مقابل، دولت از همه نوع حقوقی برخوردار است. دولت حق کار کشیدن از مردم و حق هر نوع اعمال قدرت را دارد. مطابق این نظر، دولت‌های باستانی خودشان را در رابطه با مردم تحت حکومت‌شان تعریف نمی‌کردند، بلکه خود را در یک رابطه استعلایی تعریف کرده‌اند. در دیدگاه آنان، حاکم یک اصل و واقعیتهای جهانی است و جهان هم همان کشوری است که بر آن حکومت می‌کنند. از نظر این حاکمان، ایران یعنی جهان یا مرکز جهان و خارج از ایران یعنی هاویه و ناکجاآباد. از این رو خارج از این محدوده امکان گسترش دارند. هم‌چنان که می‌بینیم دولت‌ها به نقاط مختلف یورش می‌بردند؛ اما حتی این یورش و گسترش سرزمین هم یک هدف بدون مرز نیست و بالاخره درجایی متوقف

می‌شود. در بسیاری از دولت‌های باستانی اصولاً گسترش مرزها مورد نظر نیست. ما دولت‌های کوچک باستانی مثل آرتک‌ها را داریم که اصولاً در فکر گسترش سرزمین‌شان نبوده‌اند، بلکه علت یورش آنها به سرزمین‌های اطراف به اسارت گرفتن انسان‌ها به منظور قربانی کردن آنها بود. مفهوم گرفتن سرزمین، یک مفهوم جدید است. مطالعات سرزمینی، اصولاً مطالباتی هستند که بعد از شکل‌گیری استعمار و دولت‌های ملی به وجود آمدند. دولت‌ها متوجه شدند که هر اندازه سرزمین بیشتری داشته باشند، هم قدرت بیشتری دارند و هم منابع و ثروت‌های این سرزمین‌ها را در اختیار خواهند داشت.

قومیت‌های موجود در ایران در فرایند ملت‌سازی با یک انتخاب دوگانه با مدل‌های تاریخی روبه‌رو شدند که سخت آنها را به وحشت انداخت. این مدل، نحوه ملت‌سازی در اروپا بوده است. در واقع ملت‌سازی در اروپا همراه با نوعی قوم‌کشی بود. فرانسه قرن ۱۹، فرانسه‌ای بود که در آن زبان‌های قومی بشریت با مبارزه مواجه بودند. قوم‌گرایی‌ها به شدت با سرکوب همراه بوده و این مسأله حتی تا سطح کشتارهای قومی پیش رفت.

**\* مَجْرِي:** آیا در سایر مدل‌ها هم بدین‌گونه رفتار می‌کردند. مثلاً در مدل سوئسی به نظر می‌رسد که قوم‌کشی و قوم‌ستیزی وجود نداشته است؟ آیا فکر می‌کنید با این چارچوب و ترکیب پیچیده قومی در ایران، مفهوم ملت چگونه می‌تواند شکل بگیرد؟

**\* دکتر فکوهی:** وقتی صحبت از مدل سیاسی در اروپا می‌شود، مدل‌های عام آن مورد نظر است. یعنی آن چیزی که در انگلیس، فرانسه، ایتالیا و آلمان اتفاق افتاد. مدل‌های اسپانیایی و سوئسی به دلیل شباهت‌های قومی با ایران به طرف مدل‌های فدرال پیش رفت. اما در کل اروپا مدل‌های عام، قوم‌کشی را رواج داد. هر چند که امروزه تلاش می‌شود که فرهنگ‌های این اقوام احیا شوند. اما واقعیت قضیه این است که ما دیگر فرهنگی یا قومی به نام "برتون" در فرانسه نداریم. چیزی که باقی مانده یک میراث "فولکلوریک" است که تا چند نسل آینده از بین خواهد رفت. در ایران این خطر برای اقوام وجود نداشت؛ چراکه ما الگویی بسیار قدیمی به نام پروژه سیاسی داریم. الگویی که حق حیات برای اقوام را در چارچوب حکومت مرکزی قابل شده و به اقوام اجازه می‌داد که تا بالاترین رده‌های حکومت ارتقاء یابند. الگویی که اجازه ازدواج بین

قومی به اقوام می‌داده است. ما چون این الگو را داریم می‌توانیم با تبعیت از این الگو فرایند ملت‌سازی را انجام دهیم. به اعتقاد من مفهوم ملت به همان شکلی که پروژه سیاسی در ایران شکل گرفته است، می‌تواند شکل گیرد. ما ایرانی بودن را به ترکیبی از اقوام مختلف که در پروژه سیاسی با هم اتفاق نظر دارد تعریف می‌کنیم. اقوامی که از این آزادی برخوردارند، باید در تمام پهنه سیاسی جابجا شوند و در همه رده‌های قدرت سیاسی حضور داشته و نیز از حقوق سیاسی برابر هم برخوردار باشند. اما در حکومت ملی آیا چنین چیزی هست؟ به نظر من تا اندازه زیادی چنین چیزی وجود دارد. اقوام ایرانی نسبت به اقوام سایر کشورها در شرایط مشابه در ابتدای فرایند ملت‌سازی از آزادی بسیار زیاد و غیرقابل مقایسه با اقوام سایر کشورها برخوردارند. اقوام کشورهای دیگر (مانند اقوام کشورهای اروپایی) در ابتدای فرایند ملت‌سازی خود با شدت زیادی هرگونه تفاوت قومی را رد می‌کردند؛ درحالی‌که در ایران چنین چیزی وجود نداشت. منتهای قضیه منافعی در سطح جهان علیه دولت‌های کوچک و دولت‌های ملی در حال توسعه وجود دارد که قدرت‌های بزرگتر ترجیح می‌دهند که این دولت‌های قومی به دولت‌های کوچک محلی تجزیه شوند و نتوانند ثبات سیاسی پیدا کنند و ما هم با چنین خطری در ایران روبه‌رو هستیم.

ادامه دارد